

شریعتی: پست مدرنیسم و جامعه‌شناسی معرفت



○ مجید یونسیان
کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

تبارشناسی عقلانیت مدرن
(قرائتی پست‌مدرن از اندیشه دکتر علی شریعتی)
محمدامین قانعی‌راد
انتشارات نقد فرهنگ
۱۳۸۰، ۳۴۲ صفحه

و به جای همشکلی فرهنگی، تنوع و تمایز تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را حرمت می‌دارد. او سنت‌ها را واکاوی می‌کند و در عین حال طرح تخریب سنت‌ها را همچون راهبردی ناکام و نامطلوب نقد کرده و در مقابل تخریب سنت‌های آفریقایی و آسیایی به منظور توسعه‌ی همشکلی مدرنیستی، حتی بنوی‌ترین اسطوره‌ها را به عنوان سرمایه فرهنگی قوم ارزشمند می‌داند.

به نظر نویسنده اندیشه‌های شریعتی را نمی‌توان برحسب الگوهای سنت‌گرا یا مدرنیست توضیح داد و «ویژگی‌های فکری او از اندیشه‌ای متمایز خیر می‌دهند». شریعتی در دوران خویش به عنوان جامعه‌شناس، از فرارسیدن دوران (Postmodern) خبر می‌دهد و تعبیر او از این دوران همچون روایتی ویژه در جغرافیای معرفتی و اجتماعی خاص او اندیشیده شده است.

تا کنون انتقاد و دفاع از آراء شریعتی غالباً از موضع مدرنیته و مدرنیسم صورت گرفته است و نویسنده کتاب تبارشناسی عقلانیت مدرن می‌کوشد رویکردی متفاوت را مطرح کند. به نظر نویسنده منتقدان و ملأفین

کتاب «تبارشناسی عقلانیت مدرن» را از دو بعد باید تجزیه و تحلیل کرد. نخست اینکه این کتاب قرائتی پسمدرن از اندیشه‌های علی شریعتی ارائه می‌دهد و دوم اینکه این کتاب رساله‌ای در «جامعه‌شناسی معرفت» از دیدگاه شریعتی، و با تفسیر نویسنده است. در این مقاله ابعاد مختلف این کتاب بررسی و ارزیابی می‌شوند.

نویسنده در این کتاب قرائتی متفاوت از اندیشه‌های شریعتی به دست که به تعبیر خود نویسنده به ساختن یک «متن» جدید می‌انجامد. وی اندیشه پسمدرن را به عنوان شکلی از عقلانیت هرچند متفاوت از عقلانیت مدرن، ارزیابی می‌کند که می‌تواند به کار و سازای و اصلاح شرایط زندگی، اندیشه و تربیت بیاید و بحران بی‌معنایی زمانه را، طرح و حتی با شرایطی این بحران را علاج کند. در این نوشتار شریعتی به عنوان «متفکر زمانه‌ی خود» تلقی می‌شود که در هنگامه‌ی گسترش یک شکل‌کننده‌ی مدرنیته، از تمایزها و تفاوت‌های فرهنگی و اقوام حمایت می‌کند و غنای زندگی بشری را محصول تفاوت و تمایز معناها می‌داند

مقدمه

کتاب تبارشناسی عقلانیت مدرن، کتابی است با ویژگی‌های منحصر به فرد در کاوش اندیشه‌های متفکری با آراء چند وجهی و پیچیده که در قالب معینی نمی‌گنجد. این کتاب مشتمل بر نه فصل مجزا است که نویسنده سعی کرده است به طور مشخص دیدگاه‌های دکتر شریعتی را حول محورهای درک و نقد مدرنیسم، نگاه نقادانه به سنت و مذهب به عنوان پویا تأثیر گذار در جامعه ایران و نگاه تطبیقی به سه مقوله‌ی سنت مدرنیسم و پست مدرنیسم و تحولی که جامعه بشری در فرایند عبور از تجدد به پسانتجدد با آن روبروست بررسی کند. ادعای بزرگ نویسنده ارائه تصویری از شریعتی به عنوان متفکری پست مدرن است که این تصویر حلقه اتصال دهنده تمام مباحث نه گانه و به ظاهر متفاوت کتاب را تشکیل می‌دهد. دقت نویسنده برای بررسی اندیشه‌ها و آراء شریعتی در مقایسه با اندیشه‌های متفکران پست مدرن در حوزه‌های فلسفی و جامعه‌شناختی، کاری درخور توجه و ابتکاری قابل تأمل است.

در این نوشتار
شریعتی به عنوان
"متفکر زمانه‌ی خود"
تلقی می‌شود
که در هنگامه‌ی گسترش
یک شکل‌کننده‌ی مدرنیته،
از تمایزها و تفاوت‌های
فرهنگی و اقوام حمایت می‌کند
و غنای زندگی بشری را
محصول تفاوت و تمایز
معناها می‌داند
و به جای همشکلی فرهنگی،
تنوع و تمایز تمدن‌ها و فرهنگ‌ها
را حرمت می‌دارد

مدرنیسم باعث می‌شود که خواننده کلید اصلی تلقی شریعتی به عنوان متفکری پست مدرن را بدست آورد. اما نکته قابل توجه از ظرافت این بررسی طرح همزمان شریعتی به‌عنوان متفکری است با ویژگی‌های پست مدرن و منتقد که هم مدرنیسم و سنت را به نقد می‌کشد و هم اندیشه فلسفی - اجتماعی و دینی پست‌مدرن در درون تمدن غرب را به چالش فرا می‌خواند. تأکید بر توجه شریعتی به وجوه پویای سنت، دین و جلوه‌های تأثیرگذار مدرنیسم با این هدف صورت می‌گیرد که نشان دهد نویسنده گرچه شریعتی را متفکر دوره پست مدرن می‌داند اما معتقد نیست که همستگی کاملی بین تفکر شریعتی و نحله‌های متفاوت و گوناگون پست مدرن وجود دارد.

در فصل دوم نویسنده دو نکته مهم را بررسی می‌کند. نکته اول بسترهای اجتماعی - فرهنگی دوران مدرنیسم و حوزه‌های جغرافیایی رشد و نمو آن است که بحران و چالش‌های درون این حوزه‌ها زمینه‌های نقد درونی و ظهور پست مدرنیسم را فراهم ساخت. نکته دوم استنادات دقیق به وجوه ممتاز آثار شریعتی به عنوان نمادهایی قدرتمند از نقد مدرنیسم است. شریعتی بحران‌های فکری، اخلاقی، ادبی، هنری و روندهای معرفت‌شناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی اوایل قرن بیستم را به مثابه نشانه‌های دگرگونی در الگوهای فلسفی و فرهنگی مدرنیته ارزیابی کرده و با تأکید بر عنصر گسست و تحول بنیادین در حیات فکری و فرهنگی مدرنیته در پایان جنگ دوم جهانی، شروع دوران پست مدرن را اعلام می‌کند. تأکید بر تفکیک شریعتی بین قرون جدید یعنی دورانی که با نهضت روشنگری و رشد بورژوازی، مدرنیسم شکل گرفت و قرون معاصر که با پیدایش بحران در مدرنیته سرانجام به شکل‌گیری پست مدرنیسم انجامید، بیانگر دقت نویسنده است که توانسته از دل اشارات پراکنده شریعتی، اصولی قابل فهم و دسته‌بندی شده ارائه دهد.

نویسنده معتقد است شریعتی پسامدرن را زایشی از درون مدرنیسم می‌داند که در عین تلقی آن به عنوان بحرانی در مدرنیسم از آن به عنوان دوره‌ای با ویژگی معنویت پس از علم، حادثه‌ای شگرف در تاریخ و فرهنگ و تمدن فردا، یاد می‌کند. (ص ۶۶-۷۰) یکی از موضوعات مهمی که در این فصل مورد توجه قرار می‌گیرد مقایسه میان فرد و جامعه در جامعه مدرن و ماقبل مدرن و تبیین موقعیت آن در دوران پسامدرن است. نویسنده با طرح اندیشه‌های جامعه‌شناسان به تطبیق آن با اندیشه‌های شریعتی می‌پردازد و با برجسته‌سازی نکات مفهومی دریافت جامعه‌شناختی شریعتی از موضوع فرد و جامعه تأکیدی تحسین‌برانگیز

شریعتی، همچون عبدالکریم سروش و یوسفی اشکوری، هر دو از موضعی مدرنیستی به نقد و دفاع از شریعتی می‌پردازند. این دو جنبه‌های زمانی - مکانی اندیشه‌های شریعتی را نادیده می‌گیرند و به نام دفاع از عقلانیت شریعتی را نقد یا تمجید می‌کنند. برخی از نویسندگان عدم تعلق شریعتی به پارادایم مدرنیته را شناخته‌اند. برای مثال هاشم آقاچری با تفکیک چهار پارادایم سنت‌گرا، مدرن، پسا مدرن و فرامدرن، شریعتی را نظریه‌پرداز فرامدرن می‌داند و آراء او را در این چهارچوب می‌کاود. به نظر آقاچری اندیشه‌های فرامدرن (Transmodern) شریعتی با اندیشه‌های متفکرین پسامدرن چون دریدا و فوکو متفاوت است، ولی نویسنده تبارشناسی عقلانیت مدرن شباهت‌هایی را بین اندیشه شریعتی و پسامدرنیته فوکو و دریدا پینا می‌کند. البته نویسنده بر آن نیست که اندیشه‌های شریعتی با آراء افرادی چون فوکو و دریدا یکسان است زیرا به نظر او در این میان تفاوت‌های مشخصی وجود دارد و «تعبیر شریعتی... همچون روایتی ویژه، در جغرافیای معرفتی و اجتماعی خاص او اندیشیده شده است». (ص ۱۸)

تفسیر اندیشه‌های شریعتی تاکنون در قالب دوگانه‌ی سنت و مدرنیسم محدود مانده بود و نویسنده می‌کوشد تا از دوگانه اندیشی سنت - مدرنیسم فراتر رود و معیاری متفاوت را برای ارزیابی اندیشه‌های شریعتی ارائه دهد «این معیار متفاوت موج سوم اندیشه‌ی بشری یعنی پسامدرنیسم است که با سنت‌گرایی و مدرنیسم متمایز دارد». آیا این معیار متفاوت قالبی دیگر برای تفسیر شریعتی فراهم نمی‌سازد؟ نویسنده پاسخ می‌دهد «این معیار متفاوت، یک قالب سوم برای گنجاندن اندیشه‌های شریعتی نیست، زیرا پسامدرنیسم به عنوان یک قالب فکری یکسان و همگون وجود ندارد، بلکه پسامدرنیسم‌ها وجود دارند» (ص ۸)

شریعتی: اندیشمند پست مدرن

در بخش اول نویسنده ادعای اصلی خود را که در بقیه فصل‌ها سعی در اثبات آن دارد مطرح می‌کند و با گزینشی آگاهانه از چارچوب‌های اصلی اندیشه‌های پست مدرن معتقد است که شریعتی نه یک «اندیشمند سنتی و نه یک متفکر مدرن بلکه منتقدی پست مدرن است». (ص ۱۴) توجه اصلی نویسنده به نوع نگاه آگاهانه شریعتی به جنبش‌های اجتماعی و فکری دوران اوج مدرنیسم است. این جنبش‌ها زمینه‌های اصلی نقد مدرنیسم در تمامی عرصه‌ها و بستر شکل‌گیری اندیشه‌های پست مدرن تلقی می‌شوند. این طرح آگاهانه از بسترهای اجتماعی ظهور پست مدرن و نقادی

از نظر شریعتی
شاخص‌ترین ویژگی انسان
عصر مدرن تنهایی است.
تنهایی زیربنای ساخت انسان
متوسط است،
در دوران حاکمیت انسان‌های
متوسط، دیگر عصر مردان بزرگ
و نبوغ‌های درخشان و خلاق
سپری شده است



در دریافت‌های بومی شریعتی دارد. «جامعه مدرن از طریق فراهم کردن یکسانی و یکشکلی انسان‌ها را تودموار ساخته است... انسانی که نمی‌تواند تأمل کند. در تنهایی‌اش در خود فرو رود... تنهایی انسان در محاصره کار و... قرار گرفته است...» از نظر شریعتی شاخص‌ترین ویژگی انسان عصر مدرن تنهایی است. تنهایی زیربنای ساخت انسان متوسط است در دوران حاکمیت انسان‌های متوسط، دیگر عصر مردان بزرگ و نبوغ‌های درخشان و خلاق سپری شده است.

بحران معنای انسان چارچوب اصلی بحث نویسنده در فصل سوم را تشکیل می‌دهد: «حساس‌ترین بحران فکری قرن بیستم تبدیل انسان به یک مجهول است.» (ص ۸۸) بحران انسان‌شناسی اندیشه بزرگان فکری غرب چون هایدگر، یاسپرس، سارتر، مارکوزه و... را به خود مشغول کرد و اندیشه‌های این متفکران به نوبه خود پایه‌گذاران پست مدرنیسم را تحت تأثیر قرار داد. شریعتی نیز با نقد ایدئولوژی مدرنیته و طرح بحران معنا و هویت سعی کرد آن را به عنوان روند حادث در اندیشه بشری بررسی قرار کند.

بحران معنا از نگاه شریعتی در عین حال که یک فاجعه بشری است، یکی از روزنه‌های امید نیز تلقی می‌شود و طلایحه خودآگاهی است. شریعتی ارتباط نزدیکی میان بحران معنا در مدرنیسم با بحران هویت و بحران انسان‌شناسی برقرار می‌کند. بحران‌های اخیر به سست شدن ایمان به ایدئولوژی‌ها، مکتب‌های بزرگ و سردرگمی انسان منجر شدند. شریعتی جنبش‌های اجتماعی جوانان و دانش‌جویان در نیمه قرن بیستم را عصبانی علیه تعیین‌شدگی در عصر مدرن، تلقی می‌کند که تمامی ایدئولوژی‌های برتر دوران مدرنیته را با علامت سؤال جدی روبرو ساخت. شریعتی با تجزیه و تحلیل دلایل و نتایج این عصبان‌ها به شکل‌گیری دوران دیگری پی می‌برد که می‌خواهد انسان دیگری بسازد و آینده‌های متفاوت ترسیم کند.

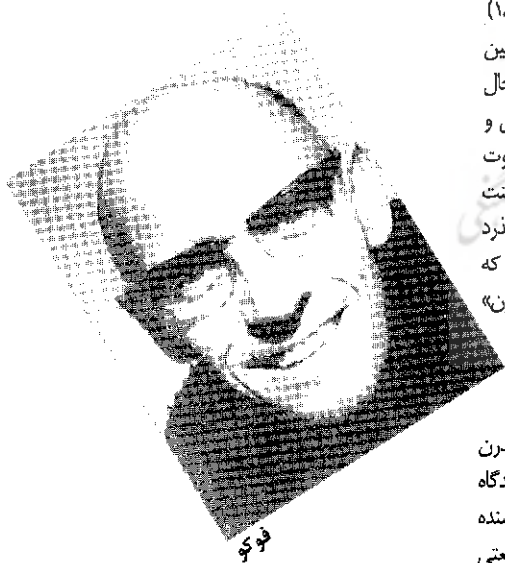
نویسنده در فصل ششم با طرح مباحثی چون سرمایه فرهنگی، یکسان‌سازی فرهنگی و گسست از سنت‌ها به بیان و تبیین پارادوکس مهمی می‌پردازد که می‌توان آن را از پیچیدگی‌های معرفت‌شناختی شریعتی دانست. به اعتقاد شریعتی نوشتن دگمی در مدرنیسم بر پایه نفی سرمایه‌های فرهنگی سایر جوامع قرار داشت و همین امر زمینه یکسان‌سازی فرهنگی را فراهم می‌کرد. مقوله‌ای که امروزه به تعبیر جهانی شدن بسیار نزدیک و شاید یکی از کانون‌های محوری آن تلقی شود. شریعتی نو‌شدگی را ضروری و اصلاح و تحول در ساختارهای فرهنگی به اتکای فرهنگ بومی را ممکن می‌داند. به همین دلیل است که انتقاد شریعتی

متوجه الیناسیون به عنوان یکی از عارضه‌هایی است که ریشه در گسست فرهنگی جوامع دارد و مدرنیسم به این گسست دامن می‌زند. نویسنده در مبحث پیچیده گسست، دو مقدمه هستی‌شناختی و معرفت‌شناسی را ارزیابی می‌کند، ۱- گسست بر مبنای اصل تمایز و تفکیک که از سوی تاریخ‌گرایان و پست‌مدرن‌ها در مقابل اصل یکسانی بکار رفته است. مدرنیست‌ها، اصل یکسانی تحول را در مداری خطی و زنجیره‌ای تبیین می‌کنند، ۲- گسست اجتماعی و فرهنگی که موضوع آن تنوع، تعدد و تکثر نظام‌های اجتماعی و فرهنگی است. به عقیده نویسنده، شریعتی متأثر از تاریخ‌گرایان بر گسست بر مبنای اصل تمایز تأکید دارد و معتقد است که مزارع فرهنگی دنیا ناهمسان و متفاوت است. شریعتی با نقد تحول یک‌جهته تاریخ معتقد است که هر جامعه در هر دوره از لحاظ جهان‌بینی، معرفت اجتماعی و فرهنگ با دوره‌های دیگر متمایز است. «هر نظام از نظام قبل از خود می‌گسند و در عین حال با آن پیوند دارد.» (ص ۱۸۱) شریعتی گسست و پیوستگی را با هم مطرح می‌کند. از نظر او گسست معرفتی برای نوسازی و اصلاح اجتماعی و دینی ضروری است؛ اما معنایی که او از گسست درک می‌کند مستلزم تخلیه و جلان آدم‌ها از گذشته فرهنگی‌شان نیست. (ص ۱۸۲) پارادوکس شریعتی که نویسنده به خوبی از تبیین آن برآمده، ضرورت گسست از سنت‌ها و در عین حال پیوستگی به سنت و همچنین پیوست با نو‌شدگی و همزمان با آن، گسست از مدرنیسم است. راهی متفاوت از مدرنیسم که از پیوست به تجدد و گسست از سنت صحبت می‌کند و متفاوت از سنت که از تجدد می‌گذرد و در پیوست با گذشته می‌ماند. این راه سومی است که شریعتی برگزیده و مطرح می‌کند و آن را «ما بعد مدرن» می‌نامد.

جامعه‌شناسی معرفت شریعتی

بخش وسیعی از کتاب تبارشناسی عقلانیت مدرن را می‌توان همچون بازبینی اندیشه‌های شریعتی از دیدگاه «جامعه‌شناسی معرفت» تلقی کرد. برای مثال نویسنده در فصل چهارم به بررسی تطبیقی رهیافت‌های شریعتی از چگونگی رشد علوم انسانی و ارتباط آن با تحولات اقتصادی - سیاسی در دوران مدرنیته می‌پردازد و با طرح نظریه «توازی» بین دیدگاه‌های علوم انسانی و نظرگاه‌های بورژوازی به تحلیل جریان‌ات عمده علوم انسانی در این دوران همت می‌گمارد. نویسنده اشاره می‌کند که از نظر شریعتی علم مدرن یک شیوه معرفت و در عین حال یک نظام خاص اجتماعی و نوعی مناسبات قدرت است. (ص ۱۳۸) این علم با مجموعه‌ای

در بخش اول
نویسنده ادعای اصلی خود را
که در بقیه فصل‌ها
سعی در اثبات آن دارد
مطرح می‌کند
و با گزینشی آگاهانه
از چارچوب‌های اصلی
اندیشه‌های پست مدرن
معتقد است که شریعتی
نه یک اندیشمند سنتی
و نه یک متفکر مدرن
بلکه منتقدی
پست مدرن است



فوتو

**تأکید بر توجه شریعتی
به وجوه پویای سنت،
دین
و جلوه‌های تأثیرگذار مدرنیسم
با این هدف صورت می‌گیرد که
نشان دهد
نویسنده گرچه شریعتی را متفکر
دوره پست مدرن می‌داند اما معتقد
نیست
که همبستگی کاملی
بین تفکر شریعتی
و نحله‌های متفاوت
و گوناگون پست مدرن وجود
دارد**



تهد

از ارزش‌ها، جهت‌گیری‌ها و ترجیحات پیوستگی یافته و همین امر موجب به وجود آمدن اصالت علم یا سیانتیسم شده است. نقد شریعتی به سیانتیسم از نگاه نویسنده همان نقد علم مدرن است. سیانتیسم نه علم ناب بلکه یک نوع پیش خاص و یک نوع تلقی خاص از علم است^۱ که در دوران مدرن توسعه می‌یابد.

سیانتیسم به عنوان شکلی از زندگی بر عقلانیت ابزاری تأکید دارد. شریعتی با تمایز بین راسیون (Ration) و رزون (Reason)، معتقد است که راسیون به درک واقعیت و استفاده عقلانی و ابزاری برای رسیدن به هدف معینی می‌انجامد و رزون درک زیبایی‌ها و ارزش‌هاست. اهمیت رهیافت شریعتی توجه به ارتباط میان رزون و راسیون است که سیانتیسم در دوران مدرنیته فاقد آن است.

جغرافیای معرفت یکی از مباحثی است که به اعتقاد نویسنده جایگاهی محوری در اندیشه‌های شریعتی دارد و نشانه و نمادی از رویکرد او به عنوان اندیشمندی پست مدرن است. «در معماری اجتماعی یعنی در ارائه یک ساختمان نظری برای بهبود اوضاع یک ملت و جامعه باید ماهیت آن جامعه را شناخت. ماهیت یک شناخت کلی و ادراک فلسفی ممکن نیست مگر با شناخت هویت خاص که در طول تاریخ شکل می‌گیرد. برای شناخت روحیات و اخلاقیات یک قوم باید سرگذشت تاریخی و فرهنگی مردم آن جامعه را مرور کرد.» (ص ۲۱۷) نویسنده نظریه کلام محوری (Logocentrism) دریدا و نقشه‌برداری معرفتی (Cognitive Mapping) جیمسون را با مفهوم ایدئولوژی و جغرافیای معرفت شریعتی مقایسه می‌کند. از خودیگانگی حاصل فقدان نقشه معرفتی در مدرنیسم است. از نظر جیمسون مسأله اصلی امروز آن است که ما توانایی پیدا کردن جایگاهمان و ترسیم شناختی آن را از دست داده‌ایم و او در پی آن است که برای زندگی کردن در جامعه‌ی پست مدرن حداقل یک راه حل جزئی پیدا کند. نقشه‌ی شناختی چیزی است که ما را در راه‌یابی کمک کند و امکان شناخت و عمل را در فضای جدید جهانی به دست می‌دهد.

فصول هشتم و نهم کتاب، تأکید بر بازمینی رهیافت شریعتی به دو موضوع ایدئولوژی و روشنفکری، به عنوان دو مفهوم در حوزه‌های جهانی و محلی است. نویسنده با تالی به افکار شریعتی بین متکلم و روشنفکر تمایز می‌گذارد. متکلم با دیدگاهی نظری به نیازهای انسجام فکری و منطقی پاسخ می‌دهد ولی دغدغه‌ی روشنفکر بررسی مناسبات دین با نیازهای انسانی و اجتماعی است. متکلم به علوم دینی می‌پردازد و روشنفکر به ایدئولوژی دینی. معرفت دینی برخلاف

ایدئولوژی دینی دارای رویکردی عام و تجربیدی بوده و از سازگاری معرفتی و پیوستگی منطقی برخوردار است. شریعتی بر ایدئولوژی دینی تأکید دارد و معرفت را زائیده و نتیجه‌ی گسترش ایدئولوژی می‌داند. نویسنده ابعاد دوگانه، فرصت‌ها و مخاطرات ایدئولوژی را بازگو می‌کند و معتقد است که با وجود خطر ابتدال، نگرش‌های سطحی و عوام‌اندیشی نباید در پی جامعه‌ای باشد که مردم آن فاقد رویکردی آگاهانه و جهت‌دار نسبت به مسائل باشند.

آخرین فصل کتاب دو دیدگاه روشنفکر جهانی و روشنفکر محلی را بررسی می‌کند. به نظر نویسنده، شریعتی برای پیشبرد اصلاحات از نظریه‌ی اجتماعی وابسته به موقعیت و دارای ابعاد زمانی - مکانی محدود جانبداری می‌کند و روایت‌های کلان را از لحاظ نظری غیرملموس و از لحاظ ظرفیت تغییر و اصلاح سازمان اجتماعی، ناتوان می‌یابد. روشنفکران عام دارای دغدغه‌ها و مسائل عمومی و کلی هستند ولی روشنفکران خاص و محلی بر زمین و زمان خود قرار دارند و با وجود درک خود از فرایندها و رخدادهای عام و جهانی، نظریه‌ی اجتماعی خود را بر مبنای زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی خود قرار می‌دهند. نویسنده اندیشه‌ی شریعتی درباب جایگاه و سرشت روشنفکری را در مقابل اندیشه‌های شلر و مانهایم قرار می‌دهد و با نظریات فوکو شبیه می‌داند.

سخن آخر

کتاب تبارشناسی عقلانیت مدرن نمونه‌ای موفق از بررسی اندیشمندان‌هی آراء علی شریعتی است که به طرح پارادایم جدیدی در تفسیر شریعتی می‌انجامد. بدون شک نویسنده توانسته است با به کارگیری و طرح مفاهیمی چون تفاوت و سرمایه فرهنگی، جغرافیای معرفت و اکولوژی اصلاح، ایدئولوژی همچون روایت محلی، چالش‌های اساسی اندیشه‌ی عصر ما را بکاود و با مقایسه‌ی آراء شریعتی با آراء برخی بزرگان فلسفی و جامعه‌شناسی معاصر از شریعتی چهره‌ای ارائه نماید که اندیشه‌هایش از یک سو متعلق به دوران خود و از سوی دیگر بیانگر تحولی در حال و آینده است و این تلاشی ارزشمند در بومی‌سازی نظریه‌ی اجتماعی است که شایسته تأمل، نقد و بررسی بیشتر است.

پانویس ها:

- ۱ - محمدامین قانع‌ی راد «تبارشناسی عقلانیت مدرن: قرائتی پست مدرن از اندیشه دکتر علی شریعتی»، انتشارات نقد فرهنگ، ۱۳۸۰، ص ۱۴
- ۲ - همان، ص ۱۳۹